

## رُجولیت در مرجعیت بر اساس قرآن و روایات

فاطمه گونه‌مقدم (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث) (نویسنده مسئول)

f.goonemoghadam@gmail.com

حسام‌الدین ربّانی (استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه قرآن و حدیث)

Hsm.rbni.com@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹)

### چکیده

یکی از شرایط تصدّی مقام افتا و مرجعیت، رُجولیت است. به دلیل تفاوت در احکام فقهی زن و مرد، نظرهای متفاوتی دربارهٔ این شرط مطرح شده است. عده‌ای، رُجولیت را برای مرجعیت، شرط می‌دانند و عده‌ای دیگر شرط نمی‌دانند. موافقان این شرط به آیهٔ ۳۴ سورهٔ نساء تمسک می‌کنند که طبق آن، خداوند، مردان را قیّم زنان قرار داده و لازمهٔ این قیّمومت، تبعیت زن از مرد است. هم‌چنین به صحیحۀ ابی‌خدیجه استناد کرده‌اند که بر پرهیز از داوری نزد حکام جور دلالت دارد و در این خصوص باید به مردی از میان خودشان رجوع کنند. این در حالی است که آیهٔ یادشده به زندگی مشترک زن و شوهر و حقوقشان نسبت به یکدیگر اشاره دارد و تمسک به مفهوم «رجل»، در روایتی که از نظر گذشت، نزد اصولیین حجیت ندارد. بنا بر این، استناد موافقان به چنین ادله‌ای ناتمام است. روش تحقیق در این پژوهش به صورت کتاب‌خانه‌ای است.

**کلیدواژگان:** شرط رُجولیت، افتا، مرجعیت زن، مرجعیت مرد.

### مقدمه

امروزه با پیشرفت جوامع انسانی و ایجاد بستری مناسب برای پیشرفت و ترقی زنان و حضور چشم‌گیرشان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، این پرسش مطرح شده است که آیا زنان می‌توانند در منصب مرجعیت قرار گیرند؟ البته بحث از مرجعیت زنان از دیرباز در فقه شیعه مطرح بوده است. از این رو، در این پژوهش با ابتدا بر



نصوص شرعی یعنی آیات و روایات می‌کوشیم استدلال فقهای شیعه را در وجود شرط رجولیت در این مقام بررسی کنیم.

## ۱- دلایل رجولیت در مرجعیت بر اساس قرآن و روایات

### ۱-۱- قرآن

#### ۱-۱-۱- آیه ۲۲۸ سوره بقره

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و برای زنان، حقوق شایسته‌ای بر عهده مردان است، مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است و مردان را بر آنان [به خاطر کارگزاری و تدبیر امور زندگی در امر میراث و دیه، گواهی در دادگاه و غیر این امور، حقوقی] افزون‌تر است و خدا، توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است».

#### استدلال آیه

با توجه به قسمتی از آیه که خداوند متعال فرموده است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، جنس مرد بر زن برتری یافته است؛ چون واژه «درجه» به معنای منزلت و برتری است. از این رو، اگر زن در مقام افتنا و مرجعیت قرار بگیرد، نسبت به مردان برتری یافته که این حالت، خلاف آیه یادشده است.

#### پاسخ استدلال

در «رجال»، از لحاظ ذات و طبیعت، صفت استقامت و حرکت و پیشرفت موجود است و از لحاظ عمل و در مقام زندگی می‌توانند حرکت تدریجی و صعودی داشته باشند و بالا بروند. این زمینه و استعداد در وجود رجال به خاطر موظف بودن آنها برای تأمین زندگی و اداره امور عایله است. پس لازم است در انجام این برنامه و برای ایفای این وظیفه طبیعی و شرعی و عقلی همیشه در کوشش و مجاهدت و فعالیت باشد. (نک: مصطفوی، ۱۳۸۰: ۳/۱۷۳-۱۷۵) بنا بر این، امتیاز رجال از لحاظ استعداد و حرکت و ترقی تدریجی عملی است، نه بلندی مقام از جهت خلقت و ذاتی. (همان)

اختلاف در استعداد و صفات ذاتی در همه موجودات عالم بر اساس حکمت و به اقتضای تدبیر و صلاح‌بینی و نظم جهان منظور گشته و این معنی، حقیقت

خیراندیشی و لطف و اجرای رحمت و عطف است تا زندگی مراتب موجودات از هر جهت تأمین گردد: «و از نشانه‌های الهی، تفاوت رنگ‌های شماست». چنان‌که در خلقت زن از لحاظ ظاهر، خصوصیات منظر شده است که در طبیعت مرد نیست و این اختلاف در همه طبقات و مراتب و انواع و اجناس موجودات دیده می‌شود. (همان) بعید نیست منظور از این درجه و برتری که خدا برای مردان بر زنان قائل شده، اختیار طلاق و رجوع است که با مرد است. (نجفی، ۱۳۷۵: ۶۲/۲)

صاحب تفسیر عاملی می‌گوید: «در جمله «وَلِلرَّجَالِ عَلَيَّهِنَّ دَرَجَةٌ»، چون مرد بر زن تفوق دارد، پس شایسته‌تر است به رعایت حقوق زن. تفوق مرد، توانایی فکری و بدنی اوست برای انجام نیازمندی‌های مادی و معنوی و اگر زنی پیدا شود که بر بسیاری از مردان برتر باشد، نقص این حکم نیست که آن، کم است و ناچیز». (عاملی، ۱۳۶۰: ۴۴۲/۱)

به طور کلی، منظور از جمله «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» این است که زنان بر گردن مردان حقوق مخصوصی دارند، چنان‌که مردان نیز بر گردن زنان، حقوق مخصوصی دارند، نه این‌که از کلمه «مثل» چنین استفاده شود که عین آن حقوقی که زنان بر گردن مردان دارند، عین آن را هم مردان بر گردن زنان داشته باشند. (نجفی، ۱۳۷۵: ۶۱/۲)

این آیه به زندگی مشترک زن و شوهر و حقوق هر یک از آن دو در مقابل دیگری مربوط است و می‌خواهد بگوید زوجینی که با طلاق رجعی از هم جدا شده‌اند، باید توجه داشته باشند که زن بر عهدهٔ مرد مثل همان حقوقی را دارد که مرد بر عهدهٔ زن دارد، ولی مرد نوعی برتری بر زن دارد. مقصود از این برتری نیز توانایی‌های روحی و جسمی است که خداوند در آفرینش به مردان بیش از زنان داده و این، امری تکوینی است، نه یک حکم شرعی. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۴: ۲۲/۱)

در هر صورت، «درجه» به معنای برتری ذاتی مرد بر زن نیست. وانگهی اگر مقصود، برتری ذاتی باشد، فرقی نخواهد بود بین افتا که زن از موقعیت علمی

و اجتهادی خود، دیگران را به تبعیت فرامی خواند و بین آن جایی که زنی از موضع مادری به فرزندان ذکور خود دستور می دهد یا به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، آحاد جامعه خویش را به نیکی ها دعوت می کند و از زشتی ها باز می دارد. (نجفی، ۱۳۷۲: ۳۸)

دلیل اخص از مدعی است؛ زیرا برتری مرد بر زن، مانع مرجعیت و افتای زن برای مردان است، نه مرجعیت زن برای زنان. (همان)

#### ۱-۱-۲- آیه ۳۳ سوره احزاب

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...»؛ و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید و [در میان نامحرمات و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید».

#### استدلال آیه

قائلین به شرط رجولیت در مرجعیت به این آیه استناد می کنند و معتقدند که پذیرفتن منصب اجتهاد از سوی زنان باعث خروج آنان از منزل و اختلاط با نامحرمات است به همین دلیل، این آیه، زنان را به نشستن در خانه مأمور کرده است.

#### پاسخ استدلال

این آیه را می توان چنین ارزیابی کرد که اصرار قرآن کریم درباره زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نشانه پیش بینی وحی از یک حادثه تلخ تاریخی است. قرآن با اصرار به زنان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...»؛ در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت های خود را آشکار نکنید. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۳۶۹/۱)

خداوند عالم غیب و شهادت از آینده ای باخبر بود و زنان پیامبر را از ثمرات تلخ آن قیام بی جا برحذر می داشت. از این رو، فرمود: در خانه ها بنشینید و خود را نشان ندهید و تبرج نکنید. بر خلاف این هشدارها، جنگ جمل پیش آمد و رویاروی ولی الله مطلق، حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه به مبارزه برخاستند. آن مقطع، سلسله نکوهش ها و ستایش هایی را به همراه داشت. از رفتار سرزمینی یا

مردمی ستایش شده است که در آن صحنه، خوب عمل کردند و رفتار گروهی و سرزمینی نکوهش شده است که در این رخداد، بد عمل کردند. بنا بر این، نباید این نکوهش‌ها و ستایش‌ها به حساب گوهر شیء گذاشته شود. اگر طلحه و زبیر در برابر ولی الله مطلق ایستادند و نکوهش شدند، طبیعی است عایشه هم که در مقابل حضرت قرار گرفت و افراد دیگری هم که به این رویداد سنگین کمک کردند، آماج نکوهش قرار گیرند. بنا بر این، نباید این گونه نکوهش‌ها یا ستایش‌ها به گوهر ذات برگردد. البته تأثیر مقطعی آن محفوظ است. (همان: ۳۷۰)

این تلقی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نشان‌دهنده آن است که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه‌نشینی بر زنان پیامبر نیست، بلکه هدف، حفظ حرمت حریم نبوی است. هدف آن بود که احترام و مکانت حریم نبوی در میان مسلمانان هم‌چنان باقی بماند تا پس از آن حضرت، از هر گونه طمع‌ورزی و سوء استفاده که از آفات بیوتات شریفه است، در امان باشد. (نجفی، ۱۳۷۲: ۳۹)

باب افتا فقط به علم کار دارد. مفتی در خانه خود نشسته است، کار می‌کند، فکر می‌کند و فتوا می‌دهد. فتوا را هم در رساله‌اش می‌نویسد و مردم هم باید عمل کنند. نه احتیاج دارد بیاید در اجتماع بزرگ و با مردم سر و کله بزند و نه احتیاج دارد قساوت قلب داشته باشد. (مطهری) آیت‌الله حکیم می‌فرماید: «و بر این شرط (رجولیت) به جز ادعای انصراف اطلاعات ادله بر مرد و ادعای اختصاص بعضی از ادله به مرد، دلیل روشنی وجود ندارد». (حکیم طباطبایی، ۱۳۹۱: ۴۳/۱)

با توجه به گفته آیت‌الله حکیم می‌توان گفت که وجوب خانه‌نشینی، دلیل بر مدعی نیست.

رساله جامع علوم انسانی

۳- ۱- ۱. آیه ۳۴ سوره نساء  
 «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خدا، مردان را [از نظر توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری] بر زنان برتری داده است و به خاطر آن که [مردان،] هزینه زندگی زنان را از اموالشان می‌پردازند».

### استدلال آیه

قائلین به شرط رجولیت معتقدند که مطابق این آیه، خداوند، مردان را قیّم زنان قرار داده که لازمه این قیّمومت، تبعیت زن از مرد است. پس فرض پذیرفتن مرجع بودن زن به معنی پیروی مرد از زن است که با این آیه منافات دارد.

### پاسخ استدلال

گاهی «قیام» به معنی «محافظة» و اصلاح آمده و «قوامون» در «الرجال قوامون على النساء...» به همین معنی تفسیر شده، همان گونه که در آیه «الا مادمت علیه قائماً» به همین معنی آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۹۷/۱۲)

«قوم» در اصل، مصدر بوده و بر اثر کاربرد فراوان، به مردان اختصاص یافته است؛ چون مردان در اموری که زنان در آن کارایی ندارند، قوام و ولیّ آنان هستند. (زبیدی، بی تا: ۳۰۵/۳۳-۳۰۶)

«قیّم» یعنی آقا، سید، سرور، سرپرست و سیاست‌گذار امور و «قیّم المرأة، زوجها»؛ چون شوهر، همه نیازهای همسرش را فراهم می‌کند و عهده‌دار تدبیر و مدیریت شئون اوست. (همان: ۳۱۹) جوهری در این مورد می‌گوید: «او کسی است که امور و شئون اهل بیت خود را برقرار می‌کند». (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۰۱۷/۵-۲۰۱۸)

آیت الله مشکینی درباره آیه قوامیت معتقد است که ظاهر آیه این است که مراد از رجال، شوهران و مراد از نساء، همسران آنها هستند. دو سبب برای برتری ذکر شده است. در بیان وجه برتری اول، عبارت «بما فضّلهم علیهن» نیست، بلکه «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» است، به این دلیل که سبب قیّمومت، تنها برتری مرد بر زن نیست، بلکه برتری هر یک از جهتی بر دیگری است؛ زیرا مرد از نظر عقل و توان فکر و صلابت در صفات روحی و استحکام بدن و نیروهای بدنی، بر زن برتری دارد و مقتضی قیّمومت اوست. زن نیز از نظر صفای روح، عطوفت باطنی، ترحم قلبی، لطافت بدن و اعضای آن بر مرد برتری دارد و این نیز مقتضی قیّمومت مرد است. (مشکینی، ۱۳۹۲: ۶۰/۲)

صاحب کتاب مجمع البحرین درباره «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» می‌فرماید: «در این جا "با" سببیت و "ما" مصدری است یعنی به خاطر ترجیح خداوند است و به

سبب انفاق مردان، اما او نمی گوید: آنچه موجب برتری مردان بر زنان است، به این دلیل است که هر یک از مردان بر هر یک از زنان فضیلت دارند؛ زیرا چه قدر زن از بسیاری از مردان بهتر است و هم‌چنین برخی از مفسرین هم این گونه مقرر کردند». (نجفی، ۱۳۷۵: ۱۴۲/۲)

آیت الله مشکینی درباره «وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» برای قیومیت است و آن این است که انفاق بر زنان و هزینه زندگی‌شان بر عهده مردهاست، چنان‌که جریان عادی و طبیعی از قدیم‌الایام میان همه طبقات بشر همین را امضا و تشریح نموده است». (مشکینی، ۱۳۹۲: ۶۰/۲)

پس معنای آیه این است که شوهران بر همسران خود سرپرستی کامل دارند، برای این‌که هر یک از آن‌ها بر دیگری در برخی صفات برتری دارد و برای این‌که مردان از اموال خود بر آن‌ها انفاق دارند. یعنی خداوند به خاطر این دو امر طبیعی و عادی، قیومیت و ولایت تشریحی را برای مردان جعل کرده است. وسعه این ولایت در فقه ذکر شده و از آثارش، وجوب اطاعت زن از مرد است در موارد خاصی و بودن طلاق و حق مضاجعه و حق القسم و اسکان او به دست مرد. (همان)

با توجه به مطالب یادشده معلوم شد که مراد از قیومیت طایفه مردان بر زنان نیست؛ زیرا مردان قیومیت کامل بر زنان ندارند و ادعای این‌که مراد از رجال، پیامبران و ولات امر از معصومین است، خلاف ظاهر کلام است. علاوه بر این، آن‌ها تنها بر زنان ولایت ندارند، بلکه ولایت آن‌ها بر همه جامعه اعم از مرد و زن است. مطلق رجال نیز انفاق بر زن‌ها ندارند. (همان)

آیت الله منتظری در خصوص تمسک به این آیه برای اثبات سلطه عموم مردان بر عموم زنان می‌فرماید: «به نظرم، تمسک به آیه برای اثبات عمومیت سلطه مردان بر زنان مشکل است؛ چرا که شأن نزول و سیاق آیه، شاهد بر آن است که مراد، قیومیت مردان نسبت به همسرانشان می‌باشد؛ زیرا نمی‌توانیم ملتزم شویم که چون هر مردی دارای عقل ذاتی است و نفقه عیالش را می‌پردازد، بر همه زنان حتی زنان بیگانه قیومیت [سلطه] داشته باشد. و اگر در مسئله، شک داشته باشیم، صرف احتمال و شک برای عدم صحت استدلال بر عموم آیه کفایت می‌کند».

(منتظری، ۱۴۱۵: ۳۵۰/۱)



کار مفتی، بیان حکم خداست و هیچ گونه سلطه‌ای بر مقلدان خویش پیدا نمی‌کند. آن چه او می‌گوید، صرفاً بیان حلال و حرام است و اگر تعهدی و الزامی برای مقلدان می‌آید، به اعتبار حکم الهی است، نه به اعتبار فرمان مفتی. بنا بر این، افتا موجب سلطه زن بر مرد نمی‌شود، تا با قیمومت جنس مرد بر زن منافات داشته باشد. پس آیه در مقام برتری دادن مردان بر زنان نیست. به فرض چشم‌پوشی از همه این نکات، آیه شریفه، مرجعیت زن را برای مردان نفی خواهد کرد، نه اصل مرجعیت را. حال آن که استدلال قائلین به اشتراط ذکوریت، اعم است از این که مرجع برای زنان باشد یا زنان و مردان. (علمداری‌فر، ۱۳۹۶: ۵۱/۱-۵۲) باید توجه کرد که اگر زن در مقابل مرد و مرد در مقابل زن به عنوان دو صنف مطرح است، هرگز مرد، قوام و قیّم زن نیست و زن هم تحت قیومیت مرد نیست. قیمومت به موردی مربوط است که زن در مقابل شوهر و شوهر در مقابل زن باشد. قوام بودن در این مقام نیز نشانه کمال و تقرب الی الله نیست، هم‌چنان که در وزارت‌خانه‌ها، مجامع و جامعه، افرادی هستند که قوام دیگری یعنی مدیر، مسئول و کارگزار و مانند آن هستند. این مدیریت، فخر معنوی نیست، بلکه یک مسئولیت اجرایی است و ممکن است کسی که ریاست آن مؤسسه را به عهده ندارد، خالصانه‌تر از قیّم کار کند و پیش خدا مقرب‌تر باشد. به طور کلی، قوام بودن به مدیریت اجرایی مربوط است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم».

(جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۱/۱-۳۹۱)

توانایی مرد در مسائل اجتماعی، دارا بودن شمه اقتصادی، کوشش برای تحصیل مال و تأمین نیازمندی‌های منزل و اداره زندگی بیش‌تر است. چون مرد، مسئول تأمین هزینه زندگی است، سرپرستی داخل منزل هم با مرد است. البته چنین نیست که مرد بخواهد از این سرپرستی، مزیتی به دست آورد و بگوید من چون سرپرستم، پس افضل هستم، بلکه این، کاری اجرایی است و وظیفه است، نه فضیلت. (همان: ۳۹۱-۳۹۲)

قیم بودن زن و مرد در محور اصول خانواده است. گاهی زن، قیم مرد است و گاهی مرد، قیم زن. در اصول خانوادگی، بسیاری از مسائل عوض می‌شود. بنا بر



این، اگر مادر، فرزند را از کاری نهی کند و بگوید که این کار مایهٔ آزرده‌گی من می‌شود، اطاعت مادر واجب است و فرزند پسر نمی‌تواند بگوید که چون من در رتبهٔ اجتهادی به سر می‌برم یا مهندس و طبیب شده‌ام، دیگر تحت فرمان مادر نیستم. در حقیقت، در چنین مواردی، زن بر مرد قیّم است و مادر بر پسر قیّم است، گرچه پسر، مجتهد یا متخصص باشد. (همان: ۳۹۳) در جای دیگر نیز می‌فرماید: «مرجعیت یک سمت اجرایی است، امّا پشتوانهٔ مرجعیت، ریشه و بهای مرجعیت به فقاہت و اجتهاد و عدالت است و در این امور، ذکورت و انوثة شرط نیست. ممکن است زنی در سایهٔ فقاہت و عدالت بتواند شاگردانی تربیت کند که آن‌ها مرجع تقلید بشوند و این هیچ محذوری ندارد، امّا خودش مقام مرجعیت نداشته باشد و کار اجرایی نپذیرد. گرچه در این مورد نیز اگر محذور جانبی وجود نداشته باشد، اصالتاً منعی نیست، مخصوصاً اگر مرجعیت زنان را به عهده بگیرد، همان طور که می‌تواند امام جماعت زنان باشد». (همان: ۴۰۳)

## ۲-۱. روایات

### ۱-۲-۱- صحیحہ ابی خدیجہ

امام صادق علیه السلام فرموده است: «برای حکم به اهل جور مراجعه نکنید، بلکه به مردی مراجعه کنید که احکام ما را می‌داند». (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۲/۷)

### استدلال آیه

آیت‌الله خوئی در استدلال به این روایت آورده است: «بر عدم جواز رجوع به زن در تقلید، به حسنہ ابی خدیجہ استدلال شده است. ابی خدیجہ از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «بپرهیزید از این‌که برای داوری نزد حکام جور بروید، بلکه بنگرید به مردی از میان خودتان که می‌داند...» البته این حدیث بر اعتبار شرط رجولیت در باب قضا دلالت دارد، امّا بدیهی است که منصب افتا، اگر نگوئیم بالاتر از قضاست، حداقل مساوی با آن است؛ زیرا قضا نیز حکم است، امّا حکمی

۱. «الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي، عن أبي خديجة قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه».

شخصی و بین دو یا چند نفر برای رفع تخاصم، ولی فتوا، حکمی کلی است که مورد ابتلای عامه مسلمین است. بنا بر این، اگر رجولیت در باب قضا معتبر است، در باب فتوا هم بایستی به طریق اولی، معتبر باشد». (خویی و غروی، بی تا: ۱۸۷/۱)

#### پاسخ استدلال

خویی در پاسخ به این استدلال می‌فرماید: «اما این دلیل مردود است؛ زیرا اخذ عنوان «رجل» در موضوع عدم مراجعه به حکام جور به جهت تقابل با حکام جور بوده است. امام از داوری بردن آنان منع نموده است و آن چه در باب قضا متعارف و غالب بوده است، رجولیت قاضی بوده و حتی در یک مورد هم قضاوت زنان را سراغ نداریم. بنا بر این، اخذ عنوان رجولیت از باب غلبه است، نه به خاطر تعبد و انحصار قضاوت در رجال. بنا بر این، بر فرض این که قبول کنیم قضا و افتا از یک باب هستند، حدیث فوق، دلالتی بر رجولیت در باب قضا ندارد، چه رسد به این که آن را در باب افتا هم معتبر بشماریم. علاوه بر این، هیچ دلیلی بر وجود تلازم بین باب قضا و فتوا نیست تا این که آن چه در باب قضا معتبر باشد، در باب فتوا هم معتبر باشد». (همان) در واقع، تمسک به مفهوم «رجل» همانند تمسک به مفهوم «لقب» است که نزد اکثر قریب به اتفاق اصولیین حجیت ندارد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۲/۱)

ظاهر این است که حضرت در مقام ردع و منع از مراجعه به قضات جور است، نه در مقام بیان شرایط قاضی. ذکر واژه «رجل» از باب تغلیب است و بر اساس مباحث اصولی در مفهوم لقب، این مفهوم نمی‌تواند حجیت داشته باشد. بنا بر این، اگر در باب جعل ولایت یا قضا عموم یا اطلاقی داشته باشیم، این روایت نمی‌تواند مخصّص یا مقید آن باشد. (منتظری، ۱۴۱۵: ۳۶۱/۱)

ذکر لفظ «رجل» در مقام القای ضابطه کلیه است و قاعده عامه را افاده می‌کند و این ظهور در اختصاص دارد و ظهور در مدخلیت دارد و احتمال این که رجل، یکی از مصادیق است یا از باب غلبه ذکر شده باشد، درست نیست؛ چون قیود ظهور در احتراز دارد. قیودی که در موضوعات اخذ می‌شود، اصل در آن احترازیت می‌باشد. (فاضل لنگرانی، بی تا: ۷۹/۱-۸۰)

## ۲-۱-۲. حدیث پیامبر اکرم ﷺ

«گروهی که زمام کارش به دست زنان باشد، هرگز رستگار نخواهند شد.» (طوسی، ۲۱۳/۶: ۱)

### استدلال آیه

بنا بر استدلال نویسنده، کسانی که مرجعیت را مختص مردان می‌دانند، با استناد به این حدیث می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ، قوم و جمعیتی را بر حذر می‌دارد که رهبری زن را بپذیرند و ولایت جامعه را به دست زنان دهند. از این رو، مرجعیت نیز به نوعی رهبری و ولایت بر جامعه مسلمانان است.

### پاسخ استدلال

این حدیث با الفاظ مختلف نقل شده، ولی مشهور است و شاید این شهرت، ضعف سند را جبران کند. گذشته از این که دلالت آن هم بر مسئله واضح است. (منتظری، ۱۴۱۵: ۳۵۴/۱) خوانساری در جامع المدارک بیان می‌کند: «عدم فلاح منافاتی با جواز ندارد. پس این رستگار نشدن جماعتی که زن بر آن‌ها حکومت کند، هیچ ملازمه‌ای با عدم جواز ندارد.» (خوانساری، ۱۴۰۵: ۷/۶) «لن یفلح قوماً...» بیانگر آن است که حکم، ارشادی است، نه تحریمی یعنی با توجه به برخی واقعیت‌ها، بهتر است زن، زمام حکومت را در دست نگیرد، نه این که جایز نیست. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۴)

به نظر می‌رسد رسول خدا ﷺ در این حدیث به طیف اعم و اغلب زنان توجه دارد و حالات و روحیاتی که به طور عموم در زنان وجود دارد، مورد عنایت آن حضرت است. ایشان می‌خواهد بفرماید اگر زنی بدون توجه به لیاقت و کفایت او به زمامداری مردم نصب شود و مانند دختر خسرو پرویز که او را به حکم وراثت - نه لیاقت - به پادشاهی برگزیدند، زمامداری مردم به زنی سپرده شود که توانایی اداره جامعه را ندارد، موجب بدبختی مردم خواهد شد؛ چون اکثریت زنان تحت تأثیر احساسات واقع می‌شوند و جامعه‌ای که بر مبنای احساسات

۱. «لا یفلح قوم ولیتهم امرأة».

۲. «والتعبیر بلا یفلح لا ینافی الجواز وكذا التعبیر بلیس علی النساء لا ینافی».

بی‌مه‌ار اداره شود، رو به سقوط می‌رود. البته این مطلب در جایی هم که مرد، زمام‌دار جامعه باشد، صادق است؛ زیرا در آن جا هم که مردان مدیریت جامعه را به عهده دارند، اگر جامعه را بر مبنای احساسات جوشان و با شعارهای تند و ناسنجیده اداره کنند، نه بر مبنای تعقل و تدبیر، آن جامعه را به بدبختی و انحطاط سوق خواهند داد. در نهایت این که زنان به طور اعم و اغلب، بیش‌تر از مردان تحت تأثیر طغیان احساسات قرار می‌گیرند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۴: ۳۱/۱)

با این بیان روشن می‌شود که اگر زنی لیاقتش در همه جنبه‌ها از مردان، بیش‌تر یا مساوی باشد، نمی‌توان گفت این حدیث در چنین موردی نیز زمام‌داری و قضاوت زن را منع می‌کند و نمی‌توان به رسول خدا ﷺ نسبت داد که در این حدیث فرموده است زن فقط به خاطر زن بودن، نه چیز دیگر، از زمام‌داری و قضاوت ممنوع است و دادن چنین نسبتی به رسول اکرم ﷺ، دور از حزم و احتیاط است. (همان: ۳۲)

با توجه به موقعیت صدور حدیث، محتوای آن به ولایت به معنی حکومت مربوط است، نه مطلق ولایت؛ زیرا این سخن را پیامبر اکرم ﷺ هنگامی فرموده است که خبر هلاکت کسری و جانشینی دختر او را به آن حضرت دادند. بنا بر این، تعمیم حکم به مورد افتا و مرجعیت، قیاسی است مع الفارق. مرجعیت و رهبری نه در نوع مسئولیت یکسانند و نه از جهت لوازم و تبعاتی که به دنبال دارند. در حکومت، ارتباط با مردان و حضور مجامع عمومی برای حاکم، اجتناب‌ناپذیر است، بر خلاف مرجعیت در افتا که مفتی می‌تواند بدون تماس و برخورد با دیگران، مسئولیت خویش را انجام دهد. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۴)

#### ۴- ۲- ۱ مقبوله عمر بن حنظله

«هر کس از میان شما که راوی حدیث ماست و به حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد، حکمیت و داوری او را بپذیرند». (حر عاملی، بی تا: ۱۳۷/۲۰)

۱. «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا، ونظر فی حلالنا وحرماننا، وعرف احکامنا، فلیرضوا به حکماً».

### استدلال آیه

صاحب تنقیح فی شرح عروة الوثقی در خصوص این روایت می‌فرماید: بر عدم جواز به زن در تقلید به مقبوله عمر بن حنظله استدلال شده است؛ زیرا در این روایت آمده است: «(دو نفری که با هم نزاع دارند) بنگرند که چه کسی از شما احادیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر می‌کند و احکام ما را می‌شناسد». (الخوئی، بی تا: ۱۸۷/۱)

### پاسخ استدلال

صاحب تنقیح فی شرح عروة الوثقی در پاسخ به این استدلال می‌فرماید: «پاسخ این استدلال از آن چه در جواب روایت ابی خدیجه گفتیم، روشن می‌شود. علاوه بر این که سند این روایت، ضعیف است. از این گذشته، کلمه «من کان» مطلق است و به رجال اختصاص ندارد». (همان) قید «رجل»، در روایت از باب غلبه است و در زبان عرب، خطابات عموم، غالباً به صیغه و ضمیر مذکر می‌آید، مانند خطابات مذکری که در قرآن و احادیث آمده و مقصود، اعم از زن و مرد است. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۰)

برخی از فقیهان مثل شهید اول در مقدمه «ذکری» و محقق کرکی که شرایط مفتی را از مقبوله عمر بن حنظله گرفته‌اند، اسمی از شرط رجولیت (ذکوریت) در مفتی بیان نکرده‌اند. شهید اول در مقدمه «ذکری» می‌نویسد: «در فقیه، سیزده امر معتبر است ... هر کس از میان شما که راوی حدیث ماست و به حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد، حکمیت و داوری او را بپذیرد. امر اول: ایمان...؛ دوم: عدالت...؛ سوم: علم به کتاب...؛ چهارم: علم به سنت...؛ پنجم: علم به اجماع...؛ ششم: علم به کلام؛ هفتم: علم به اصول؛ هشتم: علم به لغت و نحو و صرف و کیفیت استدلال...؛ نهم: علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مؤول...، مانند مجمل و مبین و عام و خاص؛ دهم: علم به جرح و تعدیل؛ یازدهم: علم به لفظ لغت و عرفی و شرعی؛ دوازدهم: از مخاطب خواسته شود که اگر فرض را از او سلب کند، چه چیزهایی لازم است...؛ سیزدهم: حافظ باشد. در فقیه متصدی افتا، سیزده چیز معتبر است که مقبوله عمر بن حنظله به آن‌ها توجه داده است. با این که با توجه به مقبوله عمر بن حنظله، این سیزده شرط را بیان



می‌کند، به رجولیت اشاره‌ای نکرده است». (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۹: ۴۲/۱-۴۳)

محقق کرکی در کتاب خود می‌فرماید: «اصحاب ما، اوصاف معتبر در فقیه مفتی را از مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن گرفته و سیزده چیز بر شمرده‌اند». (محقق کرکی، بی تا: ۱۴۳/۱) خود ایشان در جای دیگر، با توجه به مقبوله عمر بن حنظله، شرایط سیزده گانه در مفتی را نام برده بدون آن که به شرط «رجولیت» اشاره‌ای کند. (همان: ۱۶۷-۱۷۰)

#### ۵-۲-۱. روایات دال بر اذن بر فتوا

۱- روایت احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام

«احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند که از حضرتش سؤال کردم: با چه کسی معاشرت داشته باشم؟ و مطالب مورد نیازم را از چه کسی دریافت کنم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟ حضرت فرمود: عثمان بن سعید، مورد اعتماد من است. آن چه از من به تو رساند، به حق از من است و آن چه از قول من بازگو کند، حقیقتاً از من بازگو کرده است. به گفته‌اش گوش فراده و او را فرمان بر باش؛ که او ثقه و امین است.

احمد بن اسحاق می‌گوید: همین سؤال را از امام عسکری علیه السلام نیز پرسیدم. حضرتش پاسخ فرمود: عثمان بن سعید و پسرش، محمد بن عثمان، هر دو مورد اعتماد هستند. آن چه از من به تو رساند، قطعاً سخن من است و آن چه برای تو از من بازگو کنند، حتماً از من بازگو کرده‌اند. پس به گفته‌شان گوش بسپار و مطیع آنان باش؛ که هر دو ثقه و امین هستند». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۶، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۸/۱۰۰)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «این قسمت از سخن امام هادی علیه السلام و نیز کلام امام عسکری علیه السلام که می‌فرماید: «آن چه از من به تو رساند»، هر چند ظهور در اخبار از حس نقل روایت دارد و ظاهراً فتوا را که خبری حدسی است، شامل نمی‌شود، لیکن این سؤال که «با چه کسی معاشرت داشته باشم؟ و از چه کسی مطالب دینی را دریافت کنم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟» نشان می‌دهد که مورد سؤال، نقل روایت و فتوا (یعنی خبر حسی و حدسی هر دو) بوده؛ زیرا اخذ

مطالبی که محل ابتلا و مورد حاجتند، منحصر به دریافت خبر و حدیث نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد، مربوط به دریافت فتوا می‌باشد. از این رو، تخصیص مضمون حدیث به خبر حسی وجهی ندارد». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۶)  
چون در حدیث به وجوب اطاعت از فرد ثقه و امین اشاره شده است، بین زن ثقه و امین با مرد ثقه و امین تفاوتی وجود ندارد.

## ۲- روایت عبدالله بن ابی‌یعفور

عبدالله بن ابی‌یعفور می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای من امکان ندارد همواره محضرتان شرف‌یاب شوم و مسائل مورد نیاز را از شما سؤال کنم؛ زیرا کسانی نزد من می‌آیند و از من سؤالاتی دارند که پاسخ آن‌ها را نمی‌دانم. حضرت فرمود: چرا سؤال‌های خود را از محمد بن مسلم ثقفی نمی‌پرسی؟ زیرا او مسائل شرعی را از پدرم آموخته و نزد ایشان، فردی وجیه و مورد رضایت بوده است». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۰۵/۱۸)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «احتمالی که در این روایت نیز ممکن است راه یابد، این است که محمد بن مسلم ثقفی فقط نقل حدیث می‌کرده و احکام شرعی را بر اساس استنباط و اجتهاد به دست نمی‌آورده است. بنا بر این، ارجاع امام صادق علیه السلام به او، فقط موثق بودن محمد بن مسلم را در امر نقل حدیث می‌رساند.

این احتمال مردود است؛ چرا که نیازهای مورد ابتلای مکلفین همواره در اموری نیست که در خصوص آن‌ها روایت یا آیه‌ای به صراحت وارد شده باشد، بلکه بسیاری از مسائل، امور مستحدثی هستند که می‌بایست مجتهد با مراجعه به منابع روایی و آیات، حکم آن را مطابق قوانین و قواعد استنباط به دست آورد.

امام صادق علیه السلام در ارجاع دادن عبدالله بن ابی‌یعفور به محمد بن مسلم ثقفی، بی‌تردید، به این مسئله التفات داشته است و با این حال، میان موضوعاتی که حکم آن‌ها به صراحت از آیات و روایات استفاده می‌شود و موضوعاتی که نیازمند اجتهاد و استنباط است، تفصیلی قائل نشده است. بنا بر این، حدیث مزبور، هم ناظر به نقل حدیث است و هم شامل فتوا می‌باشد». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷)

احادیث دیگری نیز از این قبیل وجود دارد که حاکی از اجازه افتا به فردی

خاص است، اما همراه آن، تعلیلی با عنوان عام صورت گرفته است که شامل هر فرد ثقه امینی می‌شود. حتی ظاهر برخی از روایات این باب، تقلید ابتدایی از ثقه امینی را که از دنیا رفته است، جایز می‌شمارد. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۷: ۹۸)

### ۳- روایت یونس بن یعقوب

یونس بن یعقوب می‌گوید: «در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که حضرت فرمود: آیا شما (برای حل مسائل شرعی)، پناه‌گاهی ندارید؟ آیا فردی که مایه آرامش خاطر شما باشد (و شما بتوانید با اطمینان خاطر، مسائل شرعی را از او دریافت کنید) ندارید؟ چه چیزی مانع شماست از این‌که به حارث بن مغیره رجوع کنید و مسائلتان را از او بپرسید؟» (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۰۵/۱۸)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «دلالت این حدیث بر جواز تقلید از عالمان مورد اطمینان همانند دو روایت پیشین است، بلکه دلالت این حدیث، قوی‌تر است؛ زیرا در این حدیث، سخن از نقل روایت به میان نیامده، تا گمان رود که ارجاع امام به حارث بن مغیره در خصوص نقل روایت بوده است و نه نقل فتوا، بلکه ارجاع امام مطلق بوده و شامل نقل فتوا نیز می‌شود. چرا که مسائل مورد نیاز شیعیان گاه به گونه‌ای بوده که در نص حدیث و آیه آمده و گاه به شکلی بوده است که می‌بایست حکم آن از قواعد کلی یا اطلاعات و عمومات استنباط شود. در هر حال، امام فرموده است به حارث بن مغیره رجوع کنید و از او بپرسید و به سخن او اطمینان نمایید.» (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷)

بنا بر این، چون دلالت این حدیث بر جواز تقلید از عالمان مورد اطمینان است، پس زنان هم با فراگیری علوم مورد نیاز در این جهت می‌توانند مانند مردان، مرجع تقلید باشند و در این خصوص، تفاوتی میان زن و مرد نیست.

### ۴- روایت علی بن مسیب

علی بن مسیب می‌گوید: «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: راه من دور است و هر زمان دسترسی به شما ندارم. پس از چه کسی، معالم و معارف دین خود را دریافت کنم؟ حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی که در امر دین و دنیا امین است.» (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۰۶/۱۸)



سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «دریافت معالم و معارف دین منحصر به اخذ روایت نبوده، بلکه شامل گرفتن فتوا نیز می‌شود». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸) بیان این حدیث مانند بیان حدیث احمد بن اسحاق است.

۵- روایت عبدالعزیز بن مهتدی و حسن بن علی بن یقینین

عبدالعزیز بن مهتدی و حسن بن علی بن یقینین از امام رضا علیه السلام نقل می‌کنند که به آن حضرت عرض کردیم: «در مواردی که ما قادر نیستیم مسائل دینی مورد نیاز خود را از شما سؤال کنیم، آیا یونس بن عبدالرحمان مورد اعتماد است که از او این مطالب را استفاده نماییم؟ حضرت فرمود: بله». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۰۷/۱۸)

این روایت هم مانند روایات قبل است و وجوب تقلید از فردی را می‌رساند که مورد اعتماد و ثقہ باشد. در این صورت هم فرقی بین زن و مرد نیست. سید کاظم حائری در خصوص این روایات می‌فرماید: «سه حدیث نخست از جهت سند قابل استناد است و مشکلی ندارد، ولی دو حدیث اخیر از حیث سند ضعیف می‌باشد.

۱. احادیث مذکور در یک جهت دارای وحدت می‌باشند و آن این که هیچ کدام ناظر به مقام ولایت نبوده و چنین منصبی را برای کسی اثبات نکرده‌اند؛ زیرا در همه آن‌ها سخن از رجوع به فردی است که بتواند پرسش‌های شرعی و مورد نیاز شیعیان را پاسخ گوید و صلاحیت برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مورد نیاز، مقام افتا است، نه مقام ولایت. چه این که افتا، صرف بیان احکام است، ولی ولایت، تسلط بر مکلفین و سرپرستی و مدیریت آن‌هاست.

۲. اگر چه در هر یک از احادیث مذکور، امام، مکلفین را به فرد خاصی ارجاع داده‌اند، ولی این بدان معنا نیست که فقط از همان افراد خاص می‌توان تقلید کرد و نه غیر آن‌ها، بلکه ارجاع امام به آن افراد بر اساس ملاک علم و اطمینان (فقاہت و وثاقت) بوده و این موضوع در برخی از روایات یادشده مورد تصریح قرار گرفته است. اگر امام، نام فرد به خصوصی را ذکر فرموده، از باب راهنمایی شیعیان و معرفی افراد صالح واجد شرایط بوده است.



بنا بر این، هر گاه ملاک‌های مذکور در فردی جمع آید، او نیز واجد صلاحیت افتا خواهد بود و مکلفین می‌توانند برای فهم احکام شرعی به او رجوع کنند و پاسخ مسائل خویش را از او دریافت دارند». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸)

موضوع تقلید و مراجعه به متخصص اعلم، یک شیوه قطعی عقلایی است و مضمون هر یک، ضرورت رجوع به متخصص را اثبات می‌کنند.

#### ۶-۲-۱. وجوب کفایی بودن اجتهاد

جناتی (۱۳۷۲: ۱۴) با توجه به بررسی‌هایی که انجام داده است، اجتهاد را واجب کفایی می‌داند. از این رو، با توجه به این حکم می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا اجتهاد، ویژه مردان است یا شامل زنان هم می‌شود؟

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در دین تفقه کنید. هر کس از شما در آن تفقه نکند، اعرابی است». با توجه به اطلاق حدیث و این که در حدیث به تفقه و اجتهاد امر شده و در آن، زن و مرد ذکر نشده است، وظیفه هر مسلمانی را تفقه در دین دانسته است.

۲. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «بر شماست که تفریع کنید و بر ماست که اصول را بیان کنیم». در این جا فقط اهل ایمان مطرح است که شامل زنان و مردان می‌شود نه فقط زن و نه فقط مرد.

۳. اطلاق آیه مبارکه «نفر» که در این آیه، زن و مرد ذکر نشده، بلکه تفقه در دین و اجتهاد برای اهل ایمان است که زنان و مردان را به طور یکسان شامل می‌شود.

۴. حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «بر ماست که اصول و قوانین کلی احکام را بیان کنیم و بر شماست که تفریع کنید». اجتهاد از نظر شیعیان<sup>۴</sup> عبارت است از: «رد فروع الی الاصول» و تطبیق قوانین کلی بر مصادیق خارجی.

۱. «تفقهوا فی الدین فان لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی».

۲. «علینا ان نلغی الاصول و علیکم ان تتفرعوا».

۳. «و ما کان المومنون لینفروا کافه فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لینفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون».

۴. «علینا بالفاء الاصول و علیکم التفریع».

مسلمانان باید این کار را انجام دهند. امام نیز می‌گوید: وظیفه ما این است که اصول و قوانین کلی احکام را برای شما بیان کنیم، اما تفریع برای شماست. شما باید تفریع کنید. «کم» در حدیث، ضمیر جمع است و شامل زنان و مردان می‌شود. ۵. خبر معروف: «المجتهد اذا اجتهد فاصا به فله اجران و ان اشتهد فاخطا فله اجر واحد». در این جا مراد از مجتهد، کلی است، نه زن یا مرد. بنا بر این، حکم اجتهاد که وجوب کفایی است، شامل زن و مرد می‌شود.

### نتیجه‌گیری

با توجه به آیات و روایاتی که درباره شرط رجولیت در مرجعیت بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که هیچ یک از ادله اقامه شده، توانایی اثبات این شرط را در منصب مرجعیت ندارند؛ چون معیار در تصدی منصب افتا، علم و فقاهاست و وثاقت است. از این رو، مرجعیت نیز بین مرد و زن مشترک است و دلیلی بر اختصاص آن به مردان وجود ندارد.

### کتاب نامه

۱. ابن منظور، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۲. جناتی، محمدابراهیم، (۱۳۷۲)، «اجتهاد زن»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۰۴.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷)، زن در آئینه جلال و جمال، قم: اسراء.
۴. الجوهري، أبونصر، (۱۴۰۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین.
۵. حائری، سید کاظم، (۱۳۶۷)، «نقد تنوری تفکیک مرجعیت از رهبری»، کیهان اندیشه، شماره ۲۲.
۶. الحر عاملی، الشیخ أبوجعفر، (بی تا)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، بی جا: کتابخانه مدرسه فقاهاست.
۷. الحر عاملی، محمد بن الحسن، (بی تا)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، بتصحیحه و تحقیقه و تذیله: الشیخ محمد الرازی، مع تعلیقات تحقیقیة لسماحة الحجة الحاج الشیخ أبی الحسن الشعرانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. حکیم طباطبایی، سید محسن، (۱۳۹۱)، مستمسک العروة الوثقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۹. الخوانساری، السيد احمد، (۱۴۰۵ق)، جامع المدارك في شرح المختصر النافع، تعليق: علي أكبر الغفاري، تهران: مكتبة الصدوق.
۱۰. الخوئي، السيد أبو القاسم و الشيخ ميرزا علي الغروي، (بی تا)، التنقيح في شرح العروة الوثقى، بی جا: كتابخانه مدرسه فقاها.
۱۱. الزبيدي، مرتضى، (بی تا)، تاج العروس، بی جا: كتابخانه مدرسه فقاها.
۱۲. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، (۱۳۸۴)، قضاوت زن در فقه اسلامي، همراه با چند مقاله ديگر، تهران: اميد فردا.
۱۳. الطريحي، الشيخ فخرالدين، (بی تا)، مجمع البحرين، تحقيق: السيد احمد الحسيني، تهران: مرتضوي.
۱۴. عاملی (شهيد اول)، محمد بن مکی، (۱۴۱۹ق)، ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، تحقيق و تصحيح: جمعی از پژوهشگران، قم: مؤسسه آل البيت.
۱۵. عاملی، ابراهيم، (۱۳۶۰ش)، تفسير عاملی، تصحيح: علي أكبر غفاری، تهران: كتاب فروشی صدوق.
۱۶. العلامة المجلسي، محمد الباقر، (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، بحار الأنوار، تحقيق: السيد إبراهيم الميانجي و محمد الباقر البهبودي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
۱۷. علمداری فر، محمد، (۱۳۹۶ش)، زن می تواند مرجع تقلید باشد، اردبیل: خط هشت.
۱۸. الفاضل اللنکرانی، الشيخ محمد، (بی تا)، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة (الاجتهاد و التقليد)، بی جا: كتابخانه مدرسه فقاها.
۱۹. الكليني الرازي، ثقة الاسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، (۱۳۶۷ش)، الكافي، تحقيق، تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
۲۰. المحقق الكركي، (بی تا)، رسائل المحقق الكركي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
۲۱. محمدی گیلانی، محمد، (۱۳۷۷)، «بررسی شرط مرد بودن مفتی»، فقه اهل بیت، شماره ۱۳.
۲۲. مشکینی، علی، (۱۳۹۲)، تفسير روان، قم: دار الحديث.
۲۳. مصطفوی، علامه، (۱۳۸۰ش)، تفسير روشن، تهران: مركز نشر كتاب.
۲۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱)، «زن و مرجعیت»، پیام زن، شماره ۱۱، در: [www.mortezamotahari.com](http://www.mortezamotahari.com).
۲۵. المنتظری، الشيخ حسين علی، (۱۴۱۵ق)، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: تفکر.
۲۶. موسوی بجنوردی، سيد محمد، (۱۳۸۱)، مجموعة مقالات فقهي، حقوقی و اجتماعي، تهران:

پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۲۷. نجفی، محمدجواد، (۱۳۷۵ش)، تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر)، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.

۲۸. نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۲)، «زن و مرجعیت»، مجله فقه، شماره ۱.



پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی  
پرتال جامع علوم انسانی